



• درآمد

حجت‌الاسلام و المسلمین خسرو شاهی پیوسته برای نوشته‌ها و سخنان خود مدارک و اسناد جالبی را ارائه می‌دهد و این شیوه، سخنان او را دارای ارزش تاریخی بسیاری می‌سازد که برای تاریخ‌پژوهان بسیار مفید تواند بود. این گفتگو نیز از این ویژگی ارزشمند برخوردار است که مثل همیشه از همراهی و همکاری ایشان سپاسگزاریم.

«سلوک سیاسی و اخلاقی شهید قدوسی» در گفت‌وگو و شنود شاهد یاران با

حجت‌الاسلام و المسلمین سید هادی خسرو شاهی

به فرمانبرداری از دستورات امام تقدیم محض داشت...

که دوستان همگی خندیدند. مرحوم قدوسی گفتند که خوب! معلوم است اگر امانت می‌دادند، اکنون که این کتاب‌ها را در اختیار نداشتند.

ظاهراً مدیریت اصلی این جلسه به عهده شهید بهشتی بود. با توجه به اینکه ایشان به آلمان رفتند، آیا این جلسات ادامه یافت و اداره جلسه را آقای قدوسی به عهده نگرفت؟

اعضای این جلسه، پس از مسافرت شهید بهشتی به آلمان-برای اداره امور مسجد و مرکز اسلامی هامبورگ-تقلیل یافت و در تعداد کمتری محدود شد و تحت عنوان: جلسه ولایت، گروه ولایت و سپس هیئت مدرسین، به بررسی مسائل مربوط به حکومت اسلامی پرداخت. کل اعضای این هیئت که از اساتید عظام زیر بدون القاب تشکیل می‌شد، عبارت بودند از آیات و آقایان: سید علی خامنه‌ای، ابراهیم امینی، محمد یزدی، علی قدوسی، علی مشکینی، حسینعلی منتظری، محمد خامنه‌ای، احمد آذری قمی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، مصباح یزدی، مهدی حائری تهرانی، هاشمی رفسنجانی و جلسه مدیر ثابت و خاصی نداشت و هر یک از اساتید به نوبت طبق روال حوزوی جلسه را اداره می‌کردند. البته این اسامی کسانی است که من هنوز به خاطر دارم و در مرحله تکاملی آن جلسات، شرکت و همکاری داشتند و در این دوران یا مرحله بود که آیت‌الله مصباح یزدی، اساسنامه برپاری برای این گروه تهیه و تنظیم کرد که متأسفانه متن آن، در تفتیش منزل مرحوم آیت‌الله احمد آذری قمی، توسط ساواک کشف و ضبط شد و همه زحمات دوستان و حتی فیش‌های تهیه شده نیز از بین رفت.

همزمان، مرحوم علی حجتی کرمانی، سید محمود دعائی، هاشمی رفسنجانی و اینجانب-نشریه مخفی بعثت را که به قول آقای هاشمی در کتاب خاطرات خود: «دوران مبارزه» در حقیقت ارگان همین جمعیت بود، منتشر می‌ساختیم. نخست آقای مصباح یزدی هم با این نشریه همکاری داشتند، ولی کم‌کم از آن دور شدند و نشریه «انتقام» را که رادیکال‌تر بود، به‌تنهایی منتشر ساختند.

رابطه شهید بهشتی که در واقع موسس این گروه و برنامه بود، پس از سفر به آلمان با این افراد یا جمعیت هم قطع شد؟ اتفاقاً شهید بهشتی از راه دور هم، همچنان با این جمعیت و برای پیگیری هدف-مسئله ولایت یا حکومت-همکاری داشت و بیشتر با ارسال یادداشت‌ها و نامه‌ها به اعضای جمعیت یا گروه، همکاری‌های لازم را انجام می‌داد.

شهید بهشتی در یکی از نامه‌های خود به آیت‌الله مصباح، چنین می‌نویسد:

باسمه تعالی
دوستان عزیز آقای حائری، آقای حقانی، آقای خسرو شاهی، آقای

جلسات حضور داشتید؟

اتفاق من در نخستین جلسه مربوط به این موضوع که در منزل شهید بهشتی در خیابان باجک تشکیل شد، به دعوت ایشان حضور داشتم که اغلب اساتید و فضلاء درجه یک حوزه علمیه قم بودند مانند آیات و آقایان: مهدی حائری تهرانی، علی مشکینی، حسینعلی منتظری، عبدالرحیم ربانی شیرازی، سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد تقی مصباح یزدی، محمد حسینی بهشتی، علی قدوسی، احمد آذری، حسین حقانی، علی اکبر مسعودی، زین‌العابدین قربانی، نبی، محمد یزدی و... در نخستین جلسه قرار بود منابع ارائه شود و من فهرست مفصلی از منابع غربی جدید را در باره مسئله حکومت و ولایت، به‌ویژه از دیدگاه اهل سنت، ارائه کردم... پس از طی مراحل مقدماتی، مسئله تهیه فیش‌ها مطرح شد و باز بنده در تهیه فیش‌های مورد نیاز جلسه، با توجه به نشاط و شور و شوق جوانی و طلبگی، شاید یکی از فعال‌ترین افراد بودم، با اینکه از

سخن را از سابقه آشنایی شما با شهید قدوسی آغاز کنیم؟ سابقه آشنایی من با فرهنگیان فرهیخته و مصلح دلسوز حوزه، مرحوم شهید علی قدوسی به سال ۱۳۷۷ هـ. ق - یعنی ۵۳ سال پیش-برمی‌گردد. در آن دوران مرحوم علامه طباطبائی در مسجد مدرسه حجتیه درس تفسیر قرآن را شروع کرده بودند که در حوزه علمیه قم، تقریباً تازگی داشت، چون قبل از آن، درس تفسیر رسمی با این گستره، اصولاً در حوزه وجود نداشت. و جالب آنکه اغلب بزرگان و اساتید و فضلاء بعدی و کنونی حوزه‌ها، در این درس شرکت می‌کردند... و شهید قدوسی یکی از این فضلاء بود و به‌طور طبیعی؛ آشنایی یا هم‌کلاسی شدن! و یا همدرس بودن ما، از آن تاریخ آغاز شد.

مرحله یا مراحل بعدی چگونه بود؟

آشنایی و رفاقت معمولی برقرار بود تا اینکه در کلاس‌های ویژه دبیرستان دین و دانش شرکت کردیم. آیت‌الله شهید بهشتی در قم دبیرستانی به نام «دین و دانش» تاسیس کرده بود که تاسیس این مدرسه چند هدف داشت: یکی اینکه خود ایشان از راه وجوهات شرعیه ارتزاق و امرار معاش نکنند، دوم اینکه جوانان دبیرستانی را مطابق برنامه‌ها و موازین اسلامی، همراه برنامه‌ها و آموزش‌های رسمی کشور، تربیت کند و سوم اینکه طلاب حوزه را هم با شرکت دادن در کلاس‌های ویژه، با زبان خارجی و علوم جدید آشنا سازد.

در همین راستا، نخست کلاس تدریس زبان انگلیسی را تشکیل داد که در آغاز با شرکت چند ده نفر از فضلا و طلاب جوان، جریان یافت. افرادی چون: آقایان: سیدعلی خامنه‌ای، سید محمد خامنه‌ای، زین‌العابدین قربانی، علی حجتی کرمانی، محمد مجتهد شبستری، احمد احمدی، محقق داماد و... اینجانب در آن شرکت می‌کردیم، ولی کثرت افراد شرکت‌کننده خیلی دوام نیاورد و به‌سرعت رو به کاهش نهاد و شاید به حدود ده نفر رسید. مرحوم بهشتی کلاس‌های دیگری را هم به موازات کلاس زبان انگلیسی، تشکیل داده بود که در آنها رشته‌هایی از علوم روز، مانند: شیمی، فیزیک، متدولوژی، ریاضیات، جامعه‌شناسی، فلسفه علم و... تدریس می‌شد. در این کلاس‌ها فضلا و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند آقایان: ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی تبریزی، محمد مفتاح، احمد احمدی، مصباح یزدی، حیدری نیاوندی، علی قدوسی، محمد خامنه‌ای و باز اینجانب شرکت داشتیم؛ اما این کلاس‌ها هم به علت تراکم موضوعات و اشتغالات تدریسی و حوزوی اغلب آقایان، چند ماهی بیشتر دوام نیاورد با اینکه ادامه یافت، ولی من زیاد در آنها شرکت نداشتیم.

ظاهراً شهید قدوسی در جلسه علمی-فرهنگی بررسی مسائل حکومتی یا ولایت، شرکت می‌کردند. جنابعالی هم در آن

شهید قدوسی تلاش کرد به جای تدریس کتاب‌های فلسفی وقت‌گیر و مغلط و بی‌چیده و مفصل غیرمفید قبلی، کتاب جدیدی تألیف و تدریس شود، این بود که سراغ علامه طباطبائی رفت و از ایشان خواست کتاب جدیدی را در این رشته تألیف کنند تا در مدرسه تدریس شود و ایشان کتاب «بدایه‌الحکمه و نهی‌الحکمه» را تألیف کردند که یکی از آثار ارزنده فلسفی علامه طباطبائی و در حقیقت نظرات فلسفی ایشان به اضافه چکیده امهات مسائل و مفاهیم فلسفی فلاسفه بزرگ به‌ویژه مشرب شیخ الرئیس و ملاصدر است.

لحاظ سنی شاید کم‌سن و سال‌ترین عضو این جلسات بودم. البته گفتیم که نخست فهرست منابع عربی زیادی از مؤلفان مصری و سوری و پاکستانی را در اختیار جلسه گذاشتم که بعدها از آنها هم فیش‌هایی تهیه شد.

دقیقاً یادم هست که مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی پس از ارائه فهرست کتاب‌ها و منابع عربی جدید، با تعجب پرسیدند که این فهرست را از کجا و چگونه تهیه کرده‌اید؟ گفتیم این منابع و کتاب‌ها هم اکنون در اختیار اینجانب است، چون مدت‌هاست که من به دنبال این قبیل کتاب‌ها هستم، ولی به کسی امانت نمی‌دهم!



ظاهراً با آغاز نهضت امام خمینی، حرکت فضلا وارد مرحله دیگری از جمله صدور اعلامیه گردید. آیا شهید قدوسی هم در صدور اعلامیه‌های حوزه علمیه قم نقشی داشتند؟
اعلامیه‌های حوزه علمیه قم دو نوع بودند. بعضی‌ها فقط با امضای کلی «حوزه علمیه قم» منتشر می‌شدند و بعضی‌ها با امضا و نام افراد، اعم از اساتید، فضلا و طلاب... تهیه و تنظیم اغلب اعلامیه‌ها با مشورت و همکاری همان دوستان به عمل می‌آمد و بعد امضا جمع‌آوری می‌شد و در آن اعلامیه‌ها نام و امضای شهید قدوسی هم هست. به عنوان نمونه متن یکی از اعلامیه‌های رسمی را که تحت عنوان نامه سرگشاده جمعی از حجج اسلام و فضلاء حوزه علمیه قم به نخست وزیر وقت و دیوان عالی کشور ارسال و منتشر شده است، نقل می‌کنیم که در آن امضای بسیاری از بزرگان از جمله شهید قدوسی دیده می‌شود.
درباره تأسیس مدرسه حقانی که شهید بهشتی و قدوسی نقش عمده را داشتند، نکاتی را ذکر نمایم.

این موضوع البته نیاز به تألیف کتابی دارد که حق است دوستان شهیدین که در مدرسه مزبور حضور داشتند، آن را تهیه کنند؛ ولی اشاره به نکاتی چند که من از آنها اطلاع دارم، بی‌مناسبت نیست.

نام اصلی مدرسه حقانی، مدرسه منتظریه بود که توسط پدر آیت‌الله شیخ حسین حقانی زنجان، از دوستان قدیم و همکار ما در مجله «مکتب اسلام» و از اساتید فعلی حوزه علمیه قم، ساخته شد. این مدرسه به پیشنهاد شهیدین قدوسی و بهشتی و با حمایت مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمدهادی میلانی از مشهد؛ سامان گرفت و قرار شد با برنامه جدیدی از لحاظ درسی آغاز به کار کند. دروس حوزوی در این مدرسه توسط اساتید محترم حوزه تدریس می‌شد، ولی شهید قدوسی که نظارت و مدیریت آن مدرسه را به عهده داشت، به دنبال کتاب‌های جدیدی بود که متناسب با نیاز زمان باشد و وقت طلاب حوزه را در بررسی و تحصیل مسائل غیرمفید و یا غیرضروری تلف نکند.

در همین راستا شهید قدوسی تلاش کرد که مثلاً به جای تدریس کتاب‌های فلسفی وقت‌گیر و مغلق و پیچیده و مفصل غیرمفید قبلی، کتاب جدیدی تألیف و تدریس شود... این بود که سراغ علامه طباطبائی- که پدر همسر شهید قدوسی هم بودند- رفتند و از ایشان خواستند که کتاب جدیدی را در این رشته تألیف کنند تا در مدرسه تدریس شود و ایشان کتاب «بدایه‌الحکمه» و «نهایه‌الحکمه» را تألیف کردند. کتاب «بدایه‌الحکمه» مثل «نهایه‌الحکمه» یکی از آثار ارزنده فلسفی علامه طباطبائی است که در حقیقت نظرات فلسفی ایشان به اضافه چکیده امهات مسائل و مفاهیم فلسفی فلاسفه بزرگ به‌ویژه مشرب مشائی شیخ الرئیس و اشراقی ملاحظه‌رسانست.

به عبارت دیگر: این دو کتاب در واقع به درخواست مرحوم شهید شیخ علی قدوسی از استاد علامه طباطبائی برای تدریس در مدرسه منتظریه، معروف به حقانی، از طرف ایشان تألیف شده است و ظاهراً نخست قرار بود که خود ایشان این درس فلسفه را برای طلاب سطح عالی، تدریس کنند و دانشجویان و طلاب سطح بالا از برکات وجودی و نظرات فلسفی ایشان بهره‌مند گردند، ولی اشتغالات حوزوی دیگر ایشان، به اضافه عوارض پیری و کسالتی که بر ایشان عارض شده بود، باعث بی‌بهره ماندن طلاب مدرسه از این فیض عظیم گردید.

کتاب «بدایه‌الحکمه» برای اولین بار از طرف مدرسه منتظریه - حقانی - در سطح وسیعی چاپ و منتشر گردید و مورد استقبال فراوان شیفتگان فن فلسفه در حوزه علمیه قم و سایر مراکز علمی قرار گرفت.

شهید قدوسی مقدمه کوتاهی بدون ذکر نام خود، بر این کتاب نوشت که در آغاز نخستین چاپ کتاب و با امضای «مدرسه حقانی حوزه علمیه قم» درج شده است و بی‌مناسبت نیست که چند سطر از متن عربی آن را که در چاپ اول کتاب درج شده است، در این جا بیاوریم:

«... ثم ان هم ملهیتنا و نحن فی الخطوة الاولی من حرکتنا الحدیث و وضع برامج قویمة و کتب دراسیة مهنیة لامخلة و لا مملة و بهذا الصدق فقد مددنا بالدحاجة الي سماحة العلامة الازحدی، السید محمد حسین الطباطبائی - امام الله

تحت عنوان «حکومت در اسلام» به شکل رساله‌ای مستقل منتشر گردید.

اما طرخی که توسط ایشان در این مورد تهیه شده بود، در واقع جمع‌بندی مسائلی مطرح شده در جلسات علمی گروه بود. شهید بهشتی به نظرم تنها نسخه این جمع‌بندی را به من داده بودند که در بین اسناد، محفوظ ماند که متن کامل آن با مقدمه‌ای تحت عنوان: «طرح کلی درباره حکومت اسلامی» در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» که در قم منتشر می‌شد، در شماره‌های ۳ و ۴ مجله، مورخ (۱۳۷۱) صفحه ۴۴۴ تا ۴۶۵، درج شده است.

پس از لو رفتن برنامه، کار هیئت به پایان رسید؟

در واقع ضربه ساواک سنگین بود. یک نسخه از اساس نامه هیئت که گویا به خط آیت‌الله مصباح بود، کشف شد و بعضی از آقایان دستگیر شدند و بدین ترتیب کار گروه، به‌طور جمعی، تعطیل شد، ولی کارهای فردی و شخصی دوستان از جمله خود شهید بهشتی، ادامه یافت. در جریان این حمله ساواک، عده‌ای از جمله آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله قدوسی و آیت‌الله مصباح پس از بازداشت

نام مفصل، می‌نویسد:

«... اگر دوستان برنامه‌ای طرح کنند که لااقل ماهی یک بار جلسه بگذارند و دور هم جمع می‌شوند و تنبّهات جدیدی را که ضمن بررسی یک ماهه برایشان روشن شده در اختیار هم بگذارند و پیرامون آنها بحث و انتقاد کنند، کاری بزرگ و در هموار کردن راه برای مرحله نهائی کار و مرحله تحقیق و نگارش مؤثر خواهد بود. از خدای متعال برای همه شما رفقای عزیز توفیق می‌طلبم و انشاءالله ما نیز در این توفیق سهیم سازد. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته
محمد حسینی بهشتی
۴۶۷۱۴»

متن کامل این نامه شهید بهشتی در کتاب: «گفت‌وگو با مصباح» تألیف رضا صنعتی، چاپ تهران، مرکز اسناد، ۱۳۸۷، صفحه ۹۴ تا ۹۶ آمده است. بدین ترتیب ایشان در همان جا هم به دنبال تحقیق در این مسئله بوده و کپی نتیجه کارهای خود را برای اعضای هیئت می‌فرستادند.

شهید بهشتی در مورد حکومت اسلامی، قبل از تشکیل این هیئت یا گروه هم، مقاله و یا طرحی داشتند؟

ایشان در سال‌های ۳۸ و ۳۹، مقالاتی را تحت عنوان: «حکومت در اسلام» در مجله «مکتب اسلام» که توسط آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و آیت‌الله جعفر سبحانی و آیت‌الله حسین نوری و دیگران منتشر می‌شد و همچنین فصلنامه «مکتب تشیع» که توسط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و شهید دکتر باهنر از حوزه علمیه قم منتشر می‌گردید، منتشر ساختند و بعدها این مقالات توسط برادر عزیز، مرحوم علی حجتی کرمانی با توضیحاتی

در قم به تهران اعزام شدند و بقیه نیز در همان قم مورد بازجویی و بازخواست قرار گرفتند که چگونگی آن در اسناد ساواک موجود است و بعضی از این اسناد نیز منتشر شده است. البته پرونده شهید قدوسی پس از تکمیل در ساواک مرکز طی نامه رسمی به دادستانی ارتش ارجاع شد که گویا «به علت اقدام علیه امنیت کشور» باید محاکمه می‌شدند!
آیا شهید قدوسی هم اهل مقاله و کتاب نوشتن بودند.
شهید قدوسی آن اوایل در مجله «مکتب اسلام» و سپس سالنامه «معارف جعفری» و بعد فصلنامه آن، مقالاتی نوشتند، ولی بعدها بیشتر به تربیت طلاب و مدیریت مدرسه حقانی و سپس مدرسه دخترانه «توحید» قم استغفال داشتند که البته از لحاظ نتیجه و آثار، کمتر از تألیف و یا مقاله‌نویسی نبود.



ظله - لیمتعا بکتابین فی الحکمة الالهیة، للدارسة فی صفین من صفوف المدرسة المنتظریة، فمن علینا بحمدالله تعالی - بسعاف حاجتنا و اجابة مسؤلنا - ف جاء الکتاب الاول کماکلن المرجمونه - بدعنا رابعاً، قویم المنهج، سهل المخرج وافر الفواید علی ايجاز، و واضح المطالب علی اتقانه، فلسمالحتة الشکر الواصب و الثناء العاطر و نسال الله تعالی لتییده لانجاز ما و عننا من اتمام احسانه و تعزیز انعامه بثنائی الکتابین...»:

«... از مهم ترین کارهایی که مورد توجه ماست و ما در نخستین گام خود، در راه اصلاح برنامه‌ها، باید به آن بپردازیم، تدوین کتاب‌های درسی تنقیح شده می‌باشد که موجب اتلاف وقت و یا خستگی نگردد، و در این راستا دست نیاز به سوی علامه یگانه سید محمد حسین طباطبائی - دامه‌الله ظله - دراز کردیم و از ایشان درخواست نمودیم که دو کتاب فلسفی، در دو سطح، برای دو برنامه و دو کلاس مدرسه منتظریه، تألیف نماید و ایشان بر ما منت نهاد و درخواست ما را پذیرفت و نیاز علمی مدرسه را برآورده ساخت و نخستین جلد از کتاب، همان طور که از ایشان انتظار می‌رفت، آماده شد که بسیار بدیع و جالب، با روشی استوار و آسان و علمی‌رغم اختصار، بسیار مفید و همگام با اتقان، مطالب آن روشن بود. ما از حضرت علامه به خاطر تدوین و تألیف این کتاب فلسفی تقدیر و سپاس فراوان داریم و از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که ایشان را تایید فرماید تا وعده خود را در تنظیم و تألیف کتاب دوم نیز عملی کنند و احسان خویش را بر ما اتمام و اکمال نمایند... قم: مدرسه منتظریه - حقتانی.»

این خلاصه مقدمه شهید قدوسی بر نخستین چاپ جلد اول کتاب فلسفی درسی - بدایه‌الحکمه - بود که اشاره کردیم مورد توجه محافل علمی - فلسفی حوزه و دانشگاه قرار گرفت. خوشبختانه، علامه طباطبائی، علی‌رغم کسالت و اشتغالات علمی حوزوی، جلد دوم کتاب را نیز تحت عنوان: نهایه‌الحکمه با اسلوبی جالب و کمی مفصل‌تر از کتاب نخستین، تألیف کردند و در اختیار مدرسه حقتانی قرار دادند که موجب افتخاری بزرگ برای مدرسه منتظریه گردید.

هدف از آنچه که در این گزارش تفصیلی بیان کردم این بود که بگویم تألیف این دو کتاب ارزنده و ماندگار فلسفی در واقع به پیشنهاد شهید بهشتی و شهید قدوسی انجام گرفت و البته اگر پیگیری مستمر و مداوم شهید قدوسی نبود، سرنوشت تألیف این دو کتاب معلوم نبود که چه خواهد بود؟ البته تا آنجا که من به خاطر دارم و اشاره کردم، علامه طباطبائی نخست با انجام این کار به علت کمی وقت، موافقت نمی‌کردند، ولی بالاخره پس از اصرار و پیگیری شهید قدوسی، ایشان پذیرفتند که این کار را به یک شرط، انجام دهند و آن اینکه یکی از اتاق‌ها یا به قول ما - حجره‌های تک نفره در مدرسه منتظریه (حقتانی) در اختیار ایشان قرار گیرد، تا هر وقت که فرصتی دست داد، علامه به آن جا

توصیه‌های امام خمینی در زمینه امر قضا و مراعات عدل و حق، چه مکتوب، چه شفاهی، بسیار زیاد است و من تردید ندارم که شهید قدوسی، خود به این توصیه‌ها عمل می‌کرد، اما بعد از ایشان و با حتی در دوره تصدی ایشان، بعضی دیگر از آقایان تا چه حد این موازین را مراعات کردند؟ من نمی‌دانم و به قول علمای عظام: والله العالم!

تشریف ببرند و بتوانند در آن جا به تألیف کتاب بپردازند... و البته بلافاصله یک حجره در مدرسه حقتانی، برای این امر اختصاص یافت و علامه، بعضی از روزها به آنجا تشریف می‌بردند و ساعت‌ها، به تألیف این دو کتاب می‌پرداختند. و اینجانب نیز چندین بار استاد را که از کنار رودخانه معروف قم، به سوی مدرسه حقتانی که در آن طرف رودخانه قرار داشت، تشریف می‌بردند، همراهی کردم و یک بار از ایشان علت این امر را پرسیدم که چرا در منزل به این کار نمی‌پردازند؟ فرمودند: «در منزل مراجعات یومیه دوستان و آقایان فضلا زیاد است و من وقتی در منزل باشم، نمی‌توانم بگویم که نیستم و یا دوستان تشریف نیاورند، اما در مدرسه کسی مراجعه نمی‌کند و من با فراغت خاطر می‌توانم به کار بپردازم.»

در مورد تألیف این دو کتاب، بی‌تردید پیشنهاد نخستین از شهیدین قدوسی و بهشتی با علامه مطرح شد و من خود در منزل علامه شاهد پیگیری‌های مرحوم قدوسی بودم، ولی از سوی دیگر، آقای دکتر سید حسین نصر هم در تهران از علامه طباطبائی درخواست می‌کرد که در این زمینه اقدام کنند. قبل از آنکه مطلب آقای دکتر نصر را در این زمینه نقل کنم، پیشاپیش باید اشاره کنم که هر دو مورد صحیح است... هم شهید قدوسی پیگیر مسئله بود و هم آقای دکتر نصر... و این درخواست‌ها تضادی با هم ندارند، بلکه نوعی «توارد» است و علامه نخست به هر دو بزرگوار به علت کمبود وقت، جواب منفی می‌دادند، اما بعدها، بالاخره راضی شدند و به این کار پرداختند.

آقای دکتر نصر می‌نویسد: «... مهم است که از نظر تاریخی اشاره بکنم که علامه طباطبائی را به نوشتن کتاب‌های بدایه‌الحکمه و نهایه‌الحکمه که امروزه از کتاب‌های درسی رایج در قم است، برانگیختم. سال‌ها بود که به ایشان می‌گفتم: حاجی‌آقا! شرح منظومه بسیار دشوار است و در سده گذشته نوشته شده است.

چرا شما متنی مانند آن را برای طبله‌های امروزی نمی‌نویسید؟ علامه می‌گفتند: نه، وقت ندارم. اما سرانجام این دو کتاب را نوشتند... من در خصوص نگارش کتاب برای طلاب، مرتب به ایشان گوشزد می‌کردم تا اینکه یک روز درحالی که لیختند آرامی برلب داشتند، آمدند و گفتند: آقای دکتر بفرمائید این هم کتاب‌هایی که مصرانه از من خواستید - و آن وقت - بدایه و نهایه را از زیر عبایشان درآوردند... درباره کتاب‌های قرآن در اسلام و شیعه در اسلام نیز من همین نقش را داشتم...» (در جستجوی امر قدسی، دکتر نصر، سید حسین نصر، ترجمه سید مصطفی شهر آئینی، چاپ تهران، ۱۳۸۵، نشر نی، صفحه ۱۲۷).

پس آقای دکتر سید حسین نصر هم در این زمینه اقدام کرده بود و پیشنهاد و پیگیری ایشان هم، علاوه بر پیشنهاد و اصرار مسئولان مدرسه حقتانی، با توجه به روابطی که با علامه داشتند، بی‌تأثیر نبوده است...

گویا علامه طباطبائی خود بر تدریس اقدام نکردند، ولی آیا کسی را که صلاحیت علمی این کار را داشته باشد، برای این کار پیشنهاد نکردند؟

چرا اتفاقاً در دیداری که من هم حضور داشتم، آقای قدوسی با توجه به شرایط مزاجی علامه، به ایشان پیشنهاد کرد که این مسئولیت را به عهده حضرت آیت‌الله جوادی آملی بگذارند... آقای طباطبائی فرمودند: خوب خود آقایان با ایشان صحبت کنند؟! آقای قدوسی گفت: ما پیشنهاد کردیم، ولی ایشان می‌گویند من چون درس اسفار را در حوزه شروع کرده‌ام، دیگر مناسب نیست که درس فلسفه دیگری را در مدرسه حقتانی شروع کنم و افزود: اگر شما توصیه نفرمائید، یقیناً ایشان در این امر شرکت نخواهند کرد.

آقای جوادی آملی در این امر شرکت کردند؟

چرا اتفاقاً علامه طباطبائی در این زمینه اقدام کردند و خود آیت‌الله جوادی آملی، در این باره چنین می‌نویسد: «... زمانی که حضرت استاد علامه طباطبائی کتاب شریف بدایه‌الحکمه و نیز نهایه‌الحکمه را به عنوان کتاب درسی طبق پیشنهاد مسئولان محترم مدرسه حقتانی: شهید بهشتی و شهید قدوسی با اشرف حضرت آیت‌الله العظمی سید محمد هادی میلانی از مراجع بزرگوار تقلید، تدوین فرمودند، حوزه تدریس اسفار ما دایر بود. مسئولان محترم مدرسه ماژالذکر پیشنهاد تدریس بدایه... را مطرح کردند... از پذیرش پیشنهاد آقایان معذور بودم.»

مسئولان محترم مدرسه مزبور که از استعداد و شایستگی طلاب هوشمند و کوشای مدرسه آگاه و از ضرورت تدریس حکمت متعالیه نیز باخبر بودند و نیز ارادت مطیعانه بنده را نسبت به مولای کریم - شمس الوحی تبریزی - می‌دانستند و از طرفی





احزاب و سازمان‌ها، برحسب برداشت‌ها و دریافت‌های خودشان، گزارش‌هایی به دفتر اینجانب می‌فرستادند که گاهی جنبه اطلاعاتی - امنیتی پیدا می‌کرد. و من لازم می‌دیدم که موضوع را به دفتر امام اطلاع بدهم و آنها به من گفتند که شما گزارش‌ها را تحویل بگیرید و آنچه که مهم و فوری است به دفتر بدهید، و آنچه را که فوری نمی‌دانید آقای قدوسی را در جریان بگذارید... این بود که روابط ما با شهید قدوسی در واقع بیشتر شد.

می‌کردند که از بازی‌های اداری یا به اصطلاح قرطاس‌بازی‌ها! خلاص شوند و در امر صدور مجوز تسریع شود. به همین دلیل، حتی آقای نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده نیز شخصا به دفتر اینجانب آمد و درخواست نمود که در صدور مجوز قانونی نشریه «مردم» تسریع شود و اعلام داشت که ما چون خود را در خط امام! می‌دانیم، نمی‌خواهیم کاری برخلاف قانون انجام دهیم! البته ما هم طبق ضوابط قانونی مصوب شورای انقلاب، علاوه بر روزنامه مردم، به روزنامه‌های چپ دیگر، مانند: کارگر، نبرد خلق مجاهد و دیگران... مجوز انتشار دادیم... و همین باعث شد که احزاب و سازمان‌ها، برحسب برداشت‌ها و دریافت‌های خودشان، گزارش‌هایی به دفتر اینجانب بفرستند که گاهی جنبه اطلاعاتی - امنیتی پیدا می‌کرد. و من لازم دیدم که موضوع را به دفتر امام اطلاع بدهم و آنها به من گفتند که شما گزارش‌ها را تحویل بگیرید و آنچه که مهم و فوری است به دفتر بدهید، و آنچه را که فوری نمی‌دانید آقای قدوسی را در جریان بگذارید... این بود که روابط ما با شهید قدوسی در واقع بیشتر شد... و من گاهی اخبار را تلفنی به ایشان می‌رساندم، ولی بعد از مدتی ایشان گفتند که چون تلفن من از سوی کسانی که هنوز کشف نشده، کنترل می‌شود، بهتر است که مسائل مهم را حضوری به من اطلاع بدهید.

و شما چه نوع اطلاعاتی را به ایشان منتقل می‌کردید؟
البته من مانند امر قضاوت، علاقه‌ای به کار اطلاعاتی و امنیتی نداشتم، ولی بعضی از سازمان‌ها، از جمله حزب توده، اعتمادی به بعضی از نهادهای انقلابی و پاراست جمهوری وقت آن زمان نداشتند و مایل بودند که اطلاعات مهم از طریق اینجانب به دفتر امام یا دادستانی ابلاغ شود و من به‌رغم میل قلبی و به عنوان یک تکلیف در آغاز انقلاب، این امر را پذیرفتم.

مثلا چه نوع اطلاعاتی؟

مثلا توطئه کودتای نوژه و تاریخ دقیق حمله عراق به ایران را آقای کیانوری، خود به دفتر من آمد و به طور شفاهی و کتبی اطلاع داد... و من هم عین آن گزارش‌ها را به دفتر امام و شهید قدوسی رساندم...

جالب اینکه در هر دو مورد من به آقای کیانوری گفتم که این کار معقول نیست و منطقی به نظر نمی‌رسد؟ او در پاسخ گفت: رفقای ما در حزب شیوعی عراق این خبر را به ما داده‌اند و قطعی است... و در مورد کودتای نوژه هم گفتم که یکی از رفقا در داخل این گروه است و اطلاعاتش دقیق و قطعی است... و البته در هر دو مورد هم دیدیم که اطلاعات حزب توده - که قاعدتا به جای رفقای شیوعی عراق، از حزب مادرا (مسکو) دریافت کرده بودند - صحیح از آب درآمد... که البته من داستان این ماجرا را در مصاحبه‌ای دیگر قبلا گفته‌ام و چاپ شده است.

پس بدین ترتیب شما همکاری نزدیکی با شهید قدوسی داشتید؟

اشاره کردم همکاری در امر قضاوت و امور دادستانی مطلقا نداشتم، ولی در ابلاغ اخبار واصله، اقدام می‌کردم و چون ایشان گفته بودند که تلفنی اخبار منتقل نشود، مجبور بودم که در صورت لزوم به دیدار ایشان به دادستانی بروم...

با توجه به شرایط آن زمان و محدودیت ملاقات‌ها با ایشان، با مشکلی مواجه نشدید؟

چرا، اتفاقا یک مشکل ویژه‌ای در داخل دادستانی وجود داشت که مرا رنج می‌داد، ولی من برای احترام به شرایط بحرانی وقت و

آقایان نجات دهید.

ان تصوروا الله بنصرکم و یثبت اقدامکم

و السلام علیکم و رحمہ اللہ

محمدحسین طباطبائی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیا روابط شما با شهید قدوسی ادامه یافت؟

پس از پیروزی انقلاب حوادث بسیاری و به سرعت، به وقوع پیوست که باعث گردید، در اوائل از تباطلی با ایشان نداشته باشیم... اما پس از آنکه از طرف حضرت امام خمینی (ره) به نمایندگی ایشان در وزارت ارشاد منصوب شدم، روابط ما از نو آغاز شد... نخست ایشان از من دعوت کرد که به عنوان یکی از قضات دادستانی، با ایشان همکاری داشته باشیم، ولی من عذرخواهی کردم و گفتم این امر با نمایندگی حضرت امام در امور فرهنگی در وزارت ارشاد، هم‌آهنگ نیست و از سوی دیگر روحیه من آمادگی برای امر قضاوت و صدور احکام تند و سریع را ندارد، لذا عذرخواهی می‌کنم... ایشان گفتند که بعضی از قضات غیر از همکاری با نهادهای دیگر کشور، با دادستانی هم همکاری دارند و الان ضرورت است. گفتم: جناب قدوسی! من فاقد شرطی هستم که امام برای قاضی تعیین فرموده‌اند. پرسید: کدام شرط؟ گفتم: امام در بیاناتی، ضمن دعوت قضات به رعایت عدل و حق و عدم صدور احکام غیرشرعی، ضرورت احتیاط و توجه به حال فعلی افراد و غیره، فرمودند: «جسارتا عرض می‌کنم، قاضی باید قسی‌القلب باشد!» و البته این تعبیر ایشان، به علت فقدان کلمه‌ای است که بتواند لب مطلب را برساند. شاید کلمه‌ای که معادل آن باشد، وجود ندارد و به هر حال من چون فاقد این شرط قاطعیت قاضی هستم و شاید با یک گریه و التماس نظرم نسبت به متهم برگردد، آمادگی قضاوت را ندارم (متن بیانات امام را در این زمینه که یک سند تاریخی است در پایان این گفتگو نقل می‌کنم).

پس بدین ترتیب روابط شما با شهید قدوسی دو مرتبه قطع گردید؟

نخبر! اتفاقا بیشتر شد. چون من به علت اینکه نماینده حضرت امام در وزارت ارشاد شده بودم، مورد توجه و مراجعه همه احزاب و گروه‌های سیاسی چپ و راست آن ایام قرار گرفتم و اغلب مسئولین آنها برای اخذ مجوز نشر روزنامه و یا نشریه سیاسی خودشان، ضمن تسلیم مدارک به وزارت ارشاد، به من مراجعه



شهید قدوسی که مسئول مستقیم، مباشر، و سرپرست جدی و دلسوز و کم‌نظیر مدرسه مارالذکر بود، افتخار مصاهرت حضرت علامه طباطبائی را داشت و در طرح برخی از خواسته‌ها نزد آن حضرت محرم‌تر از دیگران بود، پیام مسئولان عالی‌رتبه مدرسه را به عرض حضرت علامه رساند، آن گاه علامه طباطبائی نامه‌ای برام نوشت که آن را ببویدم و بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم، آن گاه برخی از مطالب همسطح با همان کتاب و درخور فراگیرندگان همان دوره به صورت نقد یا سؤال تنظیم می‌شد و آن حضرت با قبول یا نکول، مطلبی را در پاسخ مرقوم می‌فرمودند...

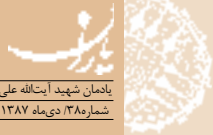
آن حضرت در حوزه تدریس، به زبان فلسفه‌خوانان سخن می‌گفت و در جلسه تحقیق به لسان حکمت‌خواهان و عرفان پژوهان هتافی داشت. اگر برخی از شاگردان رحلت کرده آن حضرت نسبت به ساحت قدسی معظم له تخضعی نداشتند، برای آن بود که تدریس عمومی وی را چشیدند، ولی تحقیق خصوصی او را نونشیدند و اگر شهید مطهری که از اعلام این فن متعالی است، آن قدر در پیشگاه قدسی آن حضرت خاضع بود، چون مثل اعلامی اهاجر الهجرة تریزی، تابع البیعتین بود. رضوان‌الله علیهم اجمعین» (شمس الوحی تریزی، تالیف آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، چاپ قم، نشر اسراء، ۱۳۸۶، صفحه ۳۰۸ و ۳۰۹).

جنابعالی که نامه‌های علامه طباطبائی را جمع‌آوری کرده‌اید، آیا این نامه علامه را ندارید؟

اتفاقا چرا... من چون از موضوع اطلاع داشتم، طی نامه رسمی از حضرت آیت‌الله جوادی آملی درخواست کردم که کپی آن نامه را در اختیار من بگذارند تا در ضمن ج ۲۱ مجموعه آثار ایشان که زیر چاپ است - بیاورم و ایشان محبت کردند و کپی نامه را که در کتاب «شمس الوحی تریزی» چاپ شده است، در اختیار اینجانب گذاشتند. متن نامه و دستخط علامه چنین است:
خدمت ذی شرافت فخرالاعلام و زبده‌المحققین العظام
حجت‌الاسلام آقای جوادی دامت برکاته مشرف آید
۱۳ رجب / ۵۰

به عرض شریف می‌رساند امیدوارم که قرین توفیق و موفقیت بوده و پیوسته از عنایات عالیه حق عز اسمو و توجهات سامیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداء بهره‌مند می‌باشید.

با حذف مقدمات عرض می‌شود که آقایان متصدیان امور مدرسه حقانی در خصوص درس فلسفه که از جنابعالی توقع داشتند و دارند، به تصور اینکه بنده زورم به جنابعالی می‌رسد و اگر جدا خواهش کنم رد نخواهید کرد، بنده را تحت فشار قرار داده‌اند و حقا هم اگر جنابعالی نیز نپذیرید این درس متزوک خواهد شد. لذا جدا خواهش‌کنم از هر راه امکان پذیر اگر چه کم و زیاد خالی از مشقت نباشد، این مسئله را پذیرفته یک‌ساعتی برای این تدریس اختصاص بدهید و ضمنا ما را نیز از فشار



قانون آن را تحمل می‌کردم... اما وقتی که موضوع از حد معمول و معقول گذشت، آن را با آقای قدوسی در میان گذاشتم.

چه مشکلی؟

جوانکی در ورودی دادستانی، اشخاص و ماشین‌هایشان را تفتیش و بازرسی می‌کرد... من نخست اهمیتی نمی‌دادم، ولی وقتی که از حد معقول گذشت به شهید قدوسی گفتم که این جوانک! ماشین مرا بازرسی می‌کند و ما گفتیم اشکال ندارد، اما الان می‌خواهد کیف دستی مرا هم بازرسی کند که من اجازه ندادم و ثانیاً هر دفعه که می‌آیم، مجوز کتبی ورود! از من می‌خواهد، و اگر این طور باشد، من از آمدن به دادستانی معذورخواهم بود و شما کسی را بفرستید بیاید به دفتر من در وزارت ارشاد و اخبار را بگیرد! این بود که شهید قدوسی، به‌طور مکتوب، با دستخط خود - مجوز عامی به من داد تا هر وقت که خواستم به دادستانی بروم و از شر نگاهان مزبور راحت شوم...

و تعجب می‌کنید که بگویم همین نگاهبان و مفتش که ماشین مرا بازرسی می‌کرد و مجوز عبور از من می‌خواست، همان کسی بوده که در کتابخانه دادستانی دو دستگاه ضبط تلفن جاسازی کرده بود و تلفن‌های شهید قدوسی را ضبط و کنترل می‌کرده... و باز همین شخص بود که زیر اتاق شهید قدوسی بمب کار گذاشت و ایشان را به شهادت رساند... لایه نامش را می‌دانید؟

خاطرات دیگری از شهید قدوسی، پس از انقلاب ندارید؟
چرا خاطرات که زیاد است، به یکی دو مورد آن‌ها که شنیدنی است اشاره می‌کنم.

وقتی قرار شد من حضوراً مسائل مهم را به اطلاع شهید قدوسی برسانم، روزی ایشان پیشنهاد کرد که در منزلی مصادره‌ای که متعلق به یکی از طاغوتیان بوده و به دادستانی نزدیک‌تر است، سکونت بکنم تا در رفت و آمد، دچار مشکل نشوم! من به ایشان گفتم: جناب قدوسی اولاً بنده اکنون صفت شخصی و خصوصی ندارم، بلکه عنوان نمایندگی حضرت امام را دارم. اگر در آن منزل سکونت کنم، مردم و همسایه‌ها چه می‌گویند و چه قضاوتی می‌کنند؟ آیا این امر را منسوب به امام نمی‌دارند؟ و ثانیاً منزل من در تهران از قدیم در شمال شهر تهران بود، مانند: مرحوم آیت‌الله شیخ مصطفی ملکی، حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی امام جمارانی، حجت‌الاسلام و المسلمین جناب رسولی محلاتی و علمای دیگر شمیرانات که از قبل انقلاب در این منطقه ساکن و به اصطلاح اهل محل بوده‌اند و اکنون همسایه‌های من و اهل محل و کسبه هم همگی می‌دانند که من قبل از انقلاب در این محل ساکن بوده‌ام و پس از انقلاب، آنجا نیامده‌ام و لذا ضرورتی در تغییر منزل نمی‌بینم، و ثالثاً یک ماشین تویوتا دارم که راننده‌اش هم خودم هستم، و علاقه‌ای به نگاهبان و راننده و این قبیل امور ندارم...

اما چون یک اسلحه کلت، به هنگام تصرف کلانتری یک شهر قم - که توسط اینجانب خلع سلاح شد - برداشتم که مجوز ندارد و تاکنون هم فرصت اخذ مجوز از مراجع قانونی نیافته‌ام، اگر دادستانی مجوزی به من بدهد ممنون خواهم بود. شهید قدوسی لحظه‌ای سرش را پائین انداخت و بعد آهی کشید

شهید قدوسی در اطاق دادستانی نخست پشت میز می‌نشست و مراجعین روی صندلی‌هایی که در اطراف اطاق بود... بعدها پشت میز را رها کرد و در گوشه‌ای از اتاق که فرش بود، پتو انداخت و یک پشتی هم گذاشت - مانند حوزه علمیه قم - و در آنجا امور را بررسی و حل و فصل می‌کرد.

و گفت: جناب خسروشاهی! ای کاش همه دوستان ما مثل شما فکر می‌کردند... دو قاضی از قم برای همکاری با ما می‌آیند که منزلی در تهران و راننده و ماشین در اختیارشان گذاشته‌ایم و اخیراً یکی از آن‌ها به من گفت که چون تعداد اعضای خانواده ما زیادند، بهتر است که خانه وسیع‌تری در اختیار ما باشد! گفتم مثلاً چه نوع خانه‌ای؟ پاسخ داد که شنیده‌ام منزل هئیز بزدانی خالی است؟ آنجا شاید بد نباشد!... و من پس از این پیشنهاد عذر ایشان را خواستم، چون یک قاضی که در قم در منزلی متعارف زندگی می‌کند و هنوز در تهران مستقر نشده، می‌خواهد در منزل هئیز بزدانی سکونت کند، به درد قضاوت و انقلاب نمی‌خورد... اما در مورد مجوز اسلحه، الان به معاونت سیاسی می‌گویم که مجوز لازم را صادر کند و در اختیار شما قرار دهد... البته معاون سیاسی ایشان در آن زمان، برادر صدوق و صادق، جناب حجازی بود که مجوز حمل سلاح ما را امضا و صادر کرد!

خاطره دیگری؟

بنده در تاسیس بنیاد نهج‌البلاغه نقشی نداشتیم، ولی از همان آغاز با آن همکاری کردم. آن زمان مسئول بنیاد جناب سید جمال‌الدین دین‌پرور و جناب شیخ عبدالحسین معزی بودند... روزی گفتند که برای توسعه کارهای بنیاد، بد نیست که جای وسیع‌تر و مناسبی داشته باشیم؟... به نظر من به نمایندگی از طرف دوستان یا با جناب دین‌پرور به سراغ شهید قدوسی رفتم... و ایشان طی حکمی منزل دولو قاجار را در اختیار بنیاد نهج‌البلاغه و مرکز بررسی‌های اسلامی - که در قم تاسیس کرده بودم - قرار داد... و هنگام بازدید از آن محل که در اوایل خیابان شریعتی قرار داشت، دو ماشین سواری و تعدادی لباس نو و پوشیده نشده - زنانه و مردانه - و حدود ۱۰ کارت کوچک خارجی شامل «حقه‌های چینی» گلدار ساخت پاریس، برای جلسات تریاک‌کشی درباری‌ها در منزل دولو، موجود بود که به آقای قدوسی گفتم... ایشان گفتند: «خوب لباس‌ها را به فقراء بدهید، ماشین‌ها هم باشد تا بعد یک فکری بکنیم». من گفتم: «جناب قدوسی! ما آنجا را تحویل نمی‌گیریم، مگر آنکه نمایندگان دادستانی بیایند و صورت‌برداری کنند و لباس‌ها و ماشین‌ها را ببرند... ما فقرائی هم که بتوانند از کت و شلوار پارسی دولو قاجار و با لباس‌های همسرش، استفاده کنند نداریم». شهید قدوسی خندید و دو نفر را فرستاد که آمدند و اثاثیه را صورت‌برداری کردند و بردند... حقه‌های چینی گل و گیاه‌دار را هم - هر حقه‌ای عکس یک گل یا پرندهای را داشت و گل و گیاه و پرند و نقاشی دو تا از آن‌ها، یکسان نبود - به آقای صادق خلخالی دادیم که گویا در نمایشگاهی که برای این قبیل امور ترتیب داده بود، به نمایش گذاشت! البته پس از چند ماه، چون هزینه اداره آن ساختمان، زیاد بود و نگهداری یا تمیز کردن آن حداقل به چند باغبان نیاز داشت و آب و برق و ویژه‌اش هم مبلغ کلانی را می‌خواست، بنیاد نهج‌البلاغه نتوانست آنجا را نگهداری کند و به دادستانی پس داد که بعدها در اختیار مرکز اسناد انقلاب اسلامی قرار گرفت.

در مورد نوع قضاوت و احتیاطات شهید قدوسی، خاطره‌ای ندارید؟

قرار نشد که همه خاطرات را نقل کنیم! اما یک خاطره را هم عرض می‌کنم و با اجازه شما،

این گفتگو را خاتمه می‌دهم.

شهید قدوسی در اطاق دادستانی نخست پشت میز می‌نشست و مراجعین روی صندلی‌هایی که در اطراف اطاق بود... بعدها پشت میز را رها کرد و در گوشه‌ای از اتاق که فرش بود، پتو انداخت و یک پشتی هم گذاشت - مانند حوزه علمیه قم - و در آنجا امور را بررسی و حل و فصل می‌کرد. روزی من رفتم و وارد اتاق شدم که ایشان در حال گفتگو با تلفن بود و با ناراحتی و شاید عصبانیت می‌گفت: آقا! من حکم تلفنی نمی‌توانم بدهم. اگر به قول شما مسئله حیاتی و ضروری است، پرونده را با بیک فوری بفرستید تا من بررسی کنم. فردا به شما جواب می‌دهم و دیگر تلفن نکنید که جواب نمی‌دهم و گوشی را گذاشت!

بعد رو به من کرد و ضمن عذرخواهی - که ناشی از ادب همیشگی ایشان بود - گفت: آقای خسروشاهی! این آقای... قاضی شهرستان... از صبح تا حالا چهار بار زنگ زده که نوجوانی را که مورد تجاوز قرار گرفته، اعدام کند، در حالی که «متجاوز» فرار کرده و معلوم هم نیست که این نوجوان «مکره» بوده یا «مختار»! و آقا از من می‌خواهد که حکم اعدام او را تلفنی تأیید کنم... نمی‌دانم چرا بعضی از آقایان احتیاط را مراعات نمی‌کنند، در حالی که حکم را با شبهات می‌توان ابطال کرده! این نمونه‌ای از احتیاط ایشان در امر قضاوت بود که من شاهد آن بودم... و البته در موارد دیگر که من حضور داشتم و نه ناظر و شاهد بودم؛ ولی بی‌تردید این نوع احتیاط را ایشان همواره داشتند.

و عده دادید که در پایان گفتگو بخشی از بیانات امام خمینی قدس سره را در باره شرایط قاضی و رعایت عدل نقل کنید.
امام خمینی قدس سره، در ملاقات‌های متعدد با مقامات قضایی کشور، رهنمودهای لازم را به آن‌ها ارائه می‌فرمود، از جمله در بعضی از این دیدارها درباره شرایط قاضی چنین فرمودند:

«از مهماتی که باید عرض کنم دقت در امر قضا است. وقتی نوامیس مردم، جان‌های مردم، مال‌های مردم، تحت نظر شما است، نباید مسامحه بشود، خدای نخواست یک غیر مجرمی، مجرم شناخته بشود یا یک مجرمی غیر مجرم شناخته شود... باید تمامش را با کمال دقت با کمال مواظبت و احتیاط عمل کنید که مبادا یک وقت خدای نخواست یک کسی به قتل برسد در صورتی که جرمش به مقدار قتل نیست. کسی یک حبس طولانی بشود در صورتی که جرمش به مقدار این حبس نیست، یا قاتلی فرار کند از قضا، به توهم اینکه یک ترحمی باید به آن کرد. نه قاضی باید با تمام شدت توجه کند به مواضع قضا. قاضی باید - جسارتاً عرض می‌کنم - قسماً القاب باشد. تحت تاثیر واقع نشود. قاضی اگر مثلاً این مجرم قدری گریه کرد یا ناله و التماس کرد، تحت تاثیر واقع بشود. این نمی‌تواند قاضی واقع بشود. یا اگر حسن انتقام‌جویی در قاضی باشد، او هم نمی‌تواند قاضی باشد... هر قضاوتی که پیش شما بیاید به طور حق، به طور عدالت - قضاوت کنید - بدون نظر به اینکه این آدم چی است؟ حتی یک مجرم درجه اول وقتی که آمد روی حق نظر بکنید. این سابقه‌اش چه جور است. این را نظر نگیرید. روی حق و عدالت به نظر آن کنید و حکمی که صادر می‌کنید حکم عادلانه باشد.

... شورای قضا اگر یک چیزی را گفت، شما نگویند که من خودم مستقلم و می‌خواهم چه بکنم، این نظم نیست هر کس در خودش این طور می‌بیند که اگر بیاید گوش نمی‌دهد، برایش جایز نیست تصدی این امر، برود کنار.

... اگر یک قاضی بخواهد - حکم را - اجرا بکند این از حد خودش تجاوز کرده است و کارش فاسد خواهد شد و مملکت هم فاسد خواهد شد... (صحیفه امام، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آیه و امام، ج ۱۳، صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷).

البته توصیه‌های امام خمینی در این زمینه، چه مکتوب، چه شفاهی و چه ضروری، بسیار زیاد است و برای استفاده از آنها به صحیفه امام مراجعه شود. من تردید ندارم که شهید قدوسی، خود به این توصیه‌ها عمل می‌کرد، اما بعد از ایشان و یا حتی در دوره تصدی ایشان، بعضی دیگر از آقایان تا چه حد این موازین را مراعات کردند، من نمی‌دانم و به قول علمای عظام، والله اعلم! والسلام علیکم ورحمه‌الله.

